

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

انسان و محبت

دوره دہم، شماره چهارم

نام جزوه: انسان و محبت
نویسنده: هیأت تحریریه موسسه در راه حق
ناشر: موسسه در راه حق
نوبت چاپ: مکرر
تاریخ چاپ: ۱۳۹۷ هـ ش
چاپخانه: سلمان فارسی
نشانی: قم، خیابان آیت الله مرعشی نجفی (ارم)
کوچه ۲۰ - پلاک ۱۰ - موسسه در راه حق
تلفن: ۲-۳۷۷۴۳۲۲۱ (۰۲۵)

www.darrahehaq.com

سامانه پاسخگویی پیامکی: ۱۰۰۰۲۲۲۳۳۳

رایگان

فهرست مطالب

انسان و محبت	٥
مفهوم محبت	٥
شناخت خدا از طریق فطرت حب	١٠
دوستی انسان با خود	١٤
دوست داشتن غیر خود	١٩
حب مردم	٢٢
در کجا ترك دوستی رواست؟	٢٥
حب دنیا	٢٨
منظور از دنیا چیست؟	٢٨
حب اهل بیت (علیه السلام)	٣٢
حب الله	٣٧
نشانه محبت خدا	٤٢

دوره دهم، شماره چهارم / ۵

انسان و محبت

درك محبت، حقیقتی است که در نفس انسان می درخشد و دارای دو رویه است که در يك رویه آن، توجه به خود و در رویه دیگر آن، نظر به غیر نقش بسته است. در این قسمت، لازم است به بررسی این حقیقت واضح در نفس پرداخته و با بیان مطالبی در این زمینه به ارزش و اهمیت و شیوه به کارگیری و نقش بزرگ آن در تکامل و رشد انسانی و تعیین جهت آن، پی ببریم.

مفهوم محبت

محبت، رابطه خاصی است که بر اساس کیفیت خاص و درك خاص از جانب محب نسبت به محبوب پیدا می شود.

منظور از رابطه خاص و کیفیت خاص، علاقه روحی و نفسی محب به محبوب است؛ این علاقه باطنی، معلول درك و آگاهی محب به خصوصیات محبوب است. دوست

داشتن افراد با فضیلت و علاقه هر فردی به خودش، از مصادیق آن رابطه و کیفیت و درک خاص است. به عبارت دیگر، دوستی، رغبت و میل نفس است به خود و یا شیء مقابل، به لحاظ خصوصیتی که در آن شیء ملاحظه می‌کند و این میل در صورتی که آن خصوصیت، توجّه محبّ را به خود معطوف نماید و الاّ میل و رابطه خاص، حاصل نخواهد شد.

مرحوم فیض کاشانی (ره) محبّت را چنین معنا کرده است: «دوست، عبارت از میل طبع و سرشت به جانب شیء لذّت آور است؛ پس، اگر آن میل شدّت پیدا کرد و قوی شد عشق نامیده می‌شود.»^۱

دوره دهم، شماره چهارم / ۷

خداوند غرضی خارج از ذات خویش ندارد. او خلق را آفرید تا آیه و نشانه او باشند و هر موجودی به جهت وابستگی اش به خدای متعال، محبوبش خداست. این سخن صریح امام سجاد (علیه السلام) است که خداوند موجودات را از نیستی به هستی آورد و در راه محبت خود برانگیخت^۱ و بیان آن حضرت در دعای سوم «صحیفه سجّادیه» راجع به حاملان عرش این است که: «و لا یَغْفِلُونَ عَنِ الْوَلِّهِ إِلَيْكَ؛ در عشق و محبت به تو غفلت نمی ورزند.»

اشاره قرآن به این که هر موجودی به تسبیح و تقدیس خداوند مشغول است دلیل واضح و روشنی است بر این که

۱. دعای اوّل صحیفه سجّادیه: «ابتدع بقدرته الخلق ابتداءً... و بعثهم فی سبیل محبّته.»

حُبّ خدا در ذات هر موجودی سرشته شده است زیرا با تمام وجود تسبیح می‌گوید و با تمام وجود، خدا را می‌طلبد.

اسلام با عینک محبت و دوستی به جهان و انسان نظاره می‌کند. آیا جای آن نیست که عاقل، چنین مکتبی را بستاید و با نظام هستی یگانه شود و قلبش را مالا مال از حُبّ خدا گرداند و بر اساس و پایه «حُبّ» زندگی را بنا نهد؟

به لحاظ هماهنگی با نظام هستی است که دین خدا جز دوست داشتن، چیز دیگری نیست و اخلاق، سیاست، فرهنگ، اقتصاد و حقوقش بر بنیان حُبّ گذاشته شده است.

از امام صادق (علیه السلام) روایت شده که فرمود:
«هل الدّینُ إلاّ الحُبُّ؟ إنّ الله عزّوجلّ يقول «قلّ
إنّ کُنتم تُحِبُّونَ الله فَاتَّبِعُونی يُحِبِّکُمُ الله»^۱ دین جز
دوستی نیست. براستی خدای عزّوجلّ می‌فرماید: بگو

دوره دهم، شماره چهارم / ۹

(ای پیامبر) اگر خدا را دوست دارید، مرا پیروی کنید؛
خدا نیز شما را دوست می‌دارد.»

و از امام باقر (علیه السلام) نقل شده که فرمود:
«... أَلَدِّينُ هُوَ الْحُبُّ. وَ الْحُبُّ هُوَ الدِّينُ؛ دین،

عین حبّ است و حب، همان دین است.»

مکتبی که هستی را عین حبّ می‌داند و جهان و انسان را محکوم حبّ و دوستی دانسته و خود نیز جز بر محبّت نازل نشده است، رشد و کمال انسانی را قطعاً در پناه حبّ توجیه خواهد کرد؛ و چقدر زیباست که حیات انسان هماهنگ با نظام هستی بر محور حبّ بنا شود و نظر به یکدیگر، نظر حبّ باشد؛ راه به سوی سعادت، حبّ است چنانکه از راههای شناخت خدا نیز حبّ است؛ و از طریق فطرت حبّ می‌توان به خدای بزرگ، پی برد. همان‌گونه که به واسطه اثبات نظم به وجود ناظم و به واسطه فقر ذاتی جهان و انسان می‌توان با غنی مطلق آشنا شد.

شناخت خدا از طریق فطرت حبّ

فطرت انسان، خواهان کمال و جمالی است که هیچ‌گاه به زوال و نیست شدن نگراید و ازلی و ابدی باشد. آنچه زوال پذیرد، موضوع حبّ و دوستی حقیقی قرار نمی‌گیرد. حبّ حقیقی آن است که ضعف و سستی در آن راه نداشته باشد. ما به‌وضوح می‌بینیم که آنچه در این دنیا مورد محبت واقع می‌شود، به لحاظ محدودیت کمال یا زوال کمال و جمال از او، پس از چندی، محبت به آن کم‌رنگ یا به‌طور کلی زایل می‌گردد. در صورتی که اگر حبّ حقیقی وجود داشت، هرگز زایل نمی‌شد؛ رنج فطرت در این جهان از آن است که به هرچه دل می‌بندد و محبت او می‌گردد، پس از مدتی زایل و نابود شدن آن را مشاهده می‌کند. لذا انسان به جمال و کمالی روی می‌آورد که دائمی و همیشگی باشد تا در پرتو آن، به رشد و کمال برسد و آرام بگیرد؛ و آن جمال مطلق و کمال مطلق است که ازلی و ابدی و نامتناهی بوده و تغییر و

دوره دهم، شماره چهارم / ۱۱

زوال در آن راه ندارد. انسان دارای حُبّ ذات است؛ ولی این حُبّ، او را اقناع و خوشنود نمی‌کند. محبّ جمال و زیبایی طبیعت و پدیده‌های آن است؛ ولی این، محبّتی گذرا است. اینجاست که ندای فطرت از روح انسانی بلند می‌شود و می‌گوید:

«إِنِّي وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ حَنِيفًا وَ مَا أَنَا مِنَ الْمُشْرِكِينَ»^۱

به راستی من، صورت خود را به جانب خدایی می‌گردانم که آسمان‌ها و زمین را آفرید و من بر دین حنیف و راستین هستم و از مشرکین نیستم.»

علامه طباطبائی - قدس سره - از بیان حضرت ابراهیم (علیه السلام) برهان حُبّ را بر وجود خدای متعال

استفاده کرده‌اند. حضرت ابراهیم (علیه السلام) غروب و افول خورشید و ماه و ستارگان را علت عدم محبت دانستند.

«... فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أَحِبُّ الْاَفْلِينَ؛ چون غروب

کرد گفت: من افول کننده ها را دوست ندارم.»

همچنین علامه می‌فرماید:

«دوست نداشتن چیزی با ربوبیت آن منافات دارد،

زیرا ربوبیت همراه با محبوبیت است و چیزی که از نظر نداشتن زیبایی واقعی نمی‌تواند محبت فطری و نامتناهی انسان را به خود جلب نماید، مستحق ربوبیت نیست. البته این وجه با ظهور آیه و سیاق احتجاج، بیشتر و بهتر می‌سازد... حضرت ابراهیم (علیه السلام) در این کلام به ملازمه و پیوستگی ای که بین دوست داشتن و بندگی کردن و

دوره دهم، شماره چهارم / ۱۳

یا بین معبود بودن و محبوبیت است، اشاره فرموده
است...»^۱

به هر حال، فطرت انسانی از برگزیدن محبوبی که
دارای جمال و کمال محدود و زوال پذیر باشد، رنج می برد؛
لذا رو به محبوبی می آورد که آفریننده هر جمال و کمالی
است.

با توجه به حقیقت حبّ در نظام هستی و این که
حبّ، راه شناخت خدا و طریق رسیدن به اوست، به اهمیت
آن در حیات انسانی پی می بریم. به همین جهت لازم است
- هر چند کوتاه و مختصر - به توضیح آنچه متعلّق حبّ انسان
قرار می گیرد پردازیم.

دوستی انسان با خود

شاید از عنوان فوق تعجب کرده، بگوئید: خود را دوست داشتن، يك مسأله طبیعی و جبری است و هر شخصی حبّ به خود را درك می‌کند و در آن شك ندارد؛ اما با طرح این عنوان نمی‌خواهیم به اثبات آن پردازیم؛ بلکه لازم می‌دانیم به جهات مثبت و منفی آن اشاره داشته باشیم.

حبّی که با آفرینش انسان عجین شده، نه مدح دارد و نه ذمّ و در عین حال يك امر طبیعی و جبری است. بنابراین، حبّ ذات و نفس، امری خارج از حیطه اراده و اختیار انسان است. آنچه مورد مدح و ذم واقع می‌شود و در حیطه مسائل اخلاقی قرار می‌گیرد، نحوه دوست داشتن خود است - که تعیین‌کننده کیفیت رفتار با خود می‌باشد.

هر انسانی از آن جهت که خود را دوست دارد برعلیه خود اقدام نمی‌کند و به ضرر خود گام برنمی‌دارد. اصل حبّ

دوره دهم، شماره چهارم / ۱۵

ذات اقتضا می‌کند که انسان به اعمال و افکاری روی آورد که برای او نافع و سودمند باشند.

به خود اندیشیدن و در جهت منافع خود حرکت کردن لازمه جدانشدنی حبّ ذات است. حبّ ذات در هر مرتبه‌ای از مراتب نفس که ظهور فعلی داشته باشد، خواهان سود و نفع در همان مرتبه خواهد بود.

حبّ ذات در مرتبه حیوانی دارای دو صورت است:

۱- صورت وسیله‌ای و ابزاری

۲- صورت استقلالی و انحصاری

وسيله و ابزار بودن حبّ ذات در مرتبه حیوانی به این نحو است که در جهت استکمال روح انسانی و ایجاد زمینه فضائل به کار گرفته شود. مثال: حبّ ذات در مرتبه حیوانی با توجّه به صورت اول سبب می‌شود که نفس، خوردن، خوابیدن، استراحت، دفاع از بدن، رفع آلودگی‌های جسمی و توجّه به بهداشت تن و... را دوست داشته باشد و در بهبود

این موارد تلاش نماید. دوستی و تلاش برای این است که قادر به کسب معرفت، انجام تکالیف الهی، انجام وظیفه فردی و اجتماعی و... باشد. چنین حبّ ذاتی هرچند در مرتبه حیوانی است ولی ممدوح بوده و دارای ارزش اخلاقی مثبت می‌باشد.

اما صورت استقلالی و انحصاری حبّ ذات در مرتبه حیوانی این است که محور قرار گیرد، به نحوی که تلاش فکری و عملی انسان در جهت منافع حیوانی باشد و پیام دین و عقل در برآوردن خواسته‌های حیوانی نادیده گرفته شود. چنین حبّ ذاتی مذموم بوده و دارای بار منفی است، زیرا سبب انحراف و دور شدن از مقصد انسانی و مانع ظهور فضایل معنوی شده است. از این حبّ به «نفس اماره» نیز تعبیر می‌کنند. خود حیوانی در این صورت به واسطه حبّ در پی جلب منافع شهوی خارج از محدوده شرع و عقل است.

دوره دهم، شماره چهارم / ۱۷

ظهور فعلی حبّ ذات در مرتبه انسانی، تابع عقل و شرع می‌باشد و جهت انحرافی در آن نیست، برای این‌که حبّ ذات در آن مرتبه اقتضا می‌کند که انسان به افکار و اعمالی روی آورد که به حیات معنوی و انسانی و قرب الهی منتهی شود.

خلاصه این‌که اگر حبّ ذات، خودمحوری به دنبال داشته باشد - به این معنا که انسان، خودش را مقصد و مطلوب خویش قرار دهد - شکی در سقوط و انحطاط او نخواهد بود. زیرا هدف قرار دادن خود، حرکت از نقص به جانب نقص است. نفس انسان تهی از کمالات فعلی است و از خود چیزی ندارد و در پرتو حرکت باید قوای باطنی را به ظهور فعلی برساند. لذا حرکت باید به سمتی باشد که زمینه کسب فیض را فراهم آورد.

در صورتی که حرکت از خود به خود، حرکت از فقر به فقر است و چنین حرکتی نه تنها شرط کمال نیست، بلکه در

جهت منفی (انحطاط و نقص بیشتر) انسان را سوق خواهد داد. این نحوه دوست داشتن خود مذموم است و کلمه «خودخواهی» که غالباً در عرف جامعه به کار می‌رود، به همین مطلب نظر دارد که شخص، خود را مطلوب قرار داده و هر چیزی را وسیله حرکت به خود قرار دهد.

پس، اگر حبّ ذات سبب خودمحوری شود مذموم است، نه از آن جهت که حبّ ذات است، بلکه از آن جهت که سبب حرکت از نقص به نقص شده است. اما چنانچه حبّ ذات، انسان را به فقر وجودی اش آگاه کند به گونه‌ای که خود را برای خالق و ربّ خود بخواند، چنین حبّی نیکو و مثبت می‌باشد و این نه بدان جهت است که حبّ ذات است بلکه بدان جهت که شرط و وسیله‌ای جهت رسیدن به محبوب حقیقی می‌باشد.

اگر در مسأله حبّ ذات درست دقت کنیم، پی خواهیم برد که انسان از آن جهت که وجودش را درک می‌کند

دوره دهم، شماره چهارم / ۱۹

و میل به هستی خویش دارد و دوام وجودش را خواهان است، خود را دوست دارد؛ و به همین لحاظ رنج انسان از هلاکت و نیستی است. لذا حبّ ذات زمینه رشد وجودی می‌گردد، زیرا جمال و کمال نفس درگرو رشد وجودی است؛ و فطرت حبّ، رشد وجودی را از جمال و کمال مطلق طلب می‌کند نه از موجودی ناقص و محدود. پس، حبّ ذات آنگاه که در جهت صحیح عقلی و دینی قرار گیرد، به خودمحوری منجر نخواهد شد.

دوست داشتن غیر خود

در نفس انسان حبّ به غیر نیز نهاده شده است. «غیر» شامل هر چیزی که خارج از ذات انسان است می‌شود؛ و واسطه در این حبّ، ادراک غیر است، زیرا به چیزی که آگاهی نداریم حبّ و بغض به آن تعلق نمی‌گیرد.

دوست داشتن غیر، از جمله نعمت‌های بزرگی است که خداوند متعال در انسان قرار داده است. اگر مادری

فرزندش را دوست نمی‌داشت، کودک در بقای حیاتش دچار مشکل می‌شد. اگر محبت غیر در نهادمان نبود آیا هرگز مایل به دوستی با دیگران بودیم؟ آیا به اجتماع و دیگران علاقمند می‌شدیم و به آن‌ها خدمت می‌کردیم؟ آیا علاقه به جمال و زیبایی، طبیعت، هنر و دین... پیدا می‌کردیم؟ آیا از جهان و خدا بهره می‌بردیم؟

شکی نیست که اگر گزینه محبت به غیر در ما نبود، از بسیاری لذایذ، کمالات و... محروم می‌ماندیم، بلکه خود در جا می‌زدیم و حرکتی از خود به غیر نداشتیم و فطرت و غرایز و فضایل کامل در نفسمان در حدّ استعداد می‌ماند.

پس، سپاس خدایی را که این نعمت عظمی را در وجودمان قرارداد تا به واسطه آن بتوانیم انشاءالله به کمالات، سعادت و لذت‌های بسیار نائل شویم.

اما شکر حقیقی، استفاده مطلوب از نعمت است؛ به‌گونه‌ای که محبّ به غیر زمینه‌ساز خروج از نقص به کمال

دوره دهم، شماره چهارم / ۲۱

انسانی باشد؛ و **إِلَّا حَبِّ شَهْوَى** به غیر، در صورتی که خارج از حدود دین و انسانیت باشد نکوهیده و مذموم است.

ادراک جمال و کمال غیر، واسطه در **حَبِّ** غیر است. اگر ادراک، به کمال و جمال مطلق تعلق گرفت، آن غیر، محبوب حقیقی و ذاتی انسان خواهد بود؛ و اگر ادراک به حسن و کمال محدود تعلق گرفت موضوع **حَبِّ** ذاتی و استقلالی قرار نخواهد گرفت، زیرا چنین قابلیت در آن نبوده و محبوب حقیقی و ذاتی نمی تواند باشد. کمال و جمال محدود شعاع و پرتوی از کمال و جمال نامحدود است. پس، ابتدای **حَبِّ** باید به مطلق تعلق گیرد و سپس به غیر مطلق. **حَبِّ** جاوید و پایدار **حَبِّی** است که به **حَبِّ** مطلق منتهی شود و **الْأَفَانِی** و هیچ خواهد بود.

در اینجا به چند مورد از **حَبِّ** اشاره می کنیم:

۱- **حَبِّ** به مردم ۲- **حَبِّ** دنیا ۳- **حَبِّ**

اهل بیت (علیهم السلام) ۴- **حَبِّ** الله.

حَبِّ مردم

اصل اَوّلی در حَبِّ این است که مردم را باید دوست داشت، نه دوستی به عنوانی از عناوین اجتماعی، سیاسی، علمی و... بلکه به خاطر این که انسان اند و بندگان خدای بزرگ‌اند باید دوست داشت. (البته به استثنای بعضی افراد و گروه‌ها که در عقل و دین از دوستی با آن‌ها منع شده است).

این اصل اقتضا می‌کند که با همه مراوده داشته باشیم، به حوائج آنان رسیدگی کنیم. از آن‌ها در مسائل مهم استفاده کنیم. مؤید این اصل، سخن رسول گرام اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) است. از امام باقر (علیه السلام) نقل شده است که عربی از بنی تمیم نزد پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) آمد؛ عرض کرد: «به من سفارش کن». از جمله سفارش‌های آن حضرت این بود: «تَحَبَّبْ إِلَى النَّاسِ

دوره دهم، شماره چهارم / ۲۳

يُجِبُّوكَ؛^۱ با مردم دوستی کن تا مردم تو را دوست
بدارند.»

و فرمود: «دوستی کردن با مردم نیمی از عقل
است.»^۲

این نکته اخلاقی را نباید فراموش کرد که دوستی با
افراد و اشخاص به خاطر عناوین اعتباری از جنبه انسانی
برخوردار نیست. این نحو دوستی را می‌توان دوستی انتفاعی
نامید که از نظر بعد انسانی ارزشی ندارد. اما محبت
اجتماعی و مردمی آثار مثبتی را بر جای می‌گذارد؛ حضرت

۱. اصول کافی، چاپ تهران بازار سلطانی، ج ۲، ص ۶۴۲.

حدیث ۱.

۲. اصول کافی، چاپ تهران بازار سلطانی، ج ۲، ص ۶۴۳.

حدیث ۴.

علی (علیه السلام) فرمود: «ثَلَاثٌ يُوجِبْنَ الْمَحَبَّةَ: حُسْنُ الْخَلْقِ، حُسْنُ الرَّفْقِ وَالتَّوَاضُعِ»^۱

سه صفت است که سبب دوستی می‌گردد:

۱. اخلاق نیکو ۲. ملایمت و مدارای نیکو ۳. تواضع و

فروتنی.»

و نیز امام صادق (علیه السلام) فرمود: «مَحَبَّةٌ سَهْ أَثَرُ

رَا بَهْ أَرَثُ مِیْ گِزَارْدُ؛ ۱. دین ۲. تواضع ۳. بذل.»^۲

و از جمله دلیل دوست داشتن مردم و اجتماع این

است که محبّ تا حدّ توان کمر همّت به خدمت آنان ببندد و

اجتماع را مقدم بر منافع شخصی خود بدارد.

۱. شرح غرر، ج ۳، ص ۳.

۲. شرح غرر، ج ۳، ص ۳.

در کجا ترك دوستی رواست؟

گر چه دوست داشتن مردم و اجتماع اصل است، ولی در برخی از موارد باید با بعضی از مردم قطع دوستی کرد، چون ادامه دوستی با آنها نه تنها فایده‌ای را در بر ندارد بلکه احیاناً موجب گمراهی می‌شود؛ مثلاً دشمنان خدا را نباید دوست داشت و در همه حال و شرایط باید از آنان تبری جست.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «إِيَّاكَ أَنْ تُحِبَّ
أَعْدَاءَ اللَّهِ أَوْ تُصْنِفَ وَدَّكَ لِغَيْرِ أَوْلِيَاءِ اللَّهِ، فَإِنَّ مَنْ أَحَبَّ
قَوْمًا حُشِرَ مَعَهُمْ؛^۱

بپرهیز که دشمنان خدا را دوست داشته باشی یا دوستی‌ات را برای غیر دوستان خدا خالص گردانی. به راستی کسی که قومی را دوست بدارد با آنها محشور می‌شود.»

به‌طور کلی بیان می‌داریم: اگر دوستی با فاسق، لاابالی، مذبذب، احمق و جاهل سبب اصلاح معرفت و هدایت او شود، دارای ارزش اخلاقی مثبت خواهد بود و چنین حب و مودّتی را خدا می‌پذیرد. اما اگر حبّ او بدون فایده مذکور باشد و یا موجب تأثر سوء در وجود انسان گردد. چنین محبّتی ارزش اخلاقی منفی داشته و مورد رضایت حق نیست.

حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: «لَا تَبْذُلَنَّ وُدَّكَ إِذَا لَمْ تَجِدْ مَوْضِعًا»^۱

دوستی‌ات را بذل و بخشش مکن؛ آن هنگامی که موضع و محل مناسبی برای آن نمی‌یابی.»

و امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: «مَنْ وَضَعَ حُبَّهُ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ فَقَدْ تَعَرَّضَ لِلْقَطِيعَةِ»^۲

۱. شرح غرر، ج ۶، ص ۲۷۶.

۲. بحار، ج ۷۴، ص ۱۸۷، روایت ۱۱.

دوره دهم، شماره چهارم / ۲۷

کسی که دوستی اش را در غیر موضع مناسب آن
بگذارد، به راستی که اقدام بر جدایی کرده است.»

نیز حضرت علی (علیه السلام) فرمود: «لَا تَمْنَحَنَّ
وُدَّكَ مَنْ لَا وِفَاءَ لَهُ؛^۱

البته دوستی خود را به کسی که وفا ندارد عطا

مکن.»

حبّ دنیا

منظور از دنیا چیست؟

اگر دنیا به معنای این جهانی است که آفریده خداست و ما در آن زندگی می‌کنیم و محلّ رشد ماست، این دنیا، دوست‌داشتنی است. دنیایی که از آن لذت می‌بریم؛ از نعمت‌های فراوانش استفاده می‌کنیم؛ در آن، علم و معرفت می‌آموزیم، دنیایی دوست‌داشتنی است. آنچه وظیفه ما در این دوست‌داشتن است، این است که به این دوستی جهت مثبت بدهیم و از آن، هدف اعلی را در نظر داشته باشیم.

اگر منظور از دنیا همان لحظه‌ای باشد که در آن هستیم (چون لحظه قبل گذشته، لحظه بعد هم نیامده و ما همان لحظه‌ای را که در آن هستیم مورد توجه قرار دهیم) آن لحظه دوست‌داشتنی است و باید آن را غنیمت شمرد و در طاعت خدا گذراند.

دوره دهم، شماره چهارم / ۲۹

اما اگر دنیا عبارت از هر لذت و شهوت و مال و جاهی باشد که مانع و مخالف پرستش و یاد خدا و رشد انسانی باشد، خدای متعال روی از چنین دنیایی گردانده و آن را دوست ندارد و تو نیز نباید آن را به دوستی بگیری. این دنیاست که حُب آن سرمنشأ هر خطا و گناهی است.

«حُبُّ الدُّنْيَا أَضَلُّ كُلِّ مَعْصِيَةٍ وَ أَوَّلُ كُلِّ ذَنْبٍ؛^۱

دوستی دنیا اساس هر معصیت و سرمنشأ هر گناهی است.»

از امام صادق (علیه السلام) نقل است که فرمود:

«إِنَّ أَوَّلَ عَصِيَةِ اللَّهِ بِهِ سِتٌّ: حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ

الرِّيَاسَةِ وَ حُبُّ الطَّعَامِ وَ حُبُّ النَّسَاءِ وَ حُبُّ النَّوْمِ وَ

حُبُّ الرَّاحَةِ؛^۲ همانا اول چیزی که خدا به سبب آن

۱. میزان الحکمة، ج ۳، ص ۲۹۴، بنقل از تنبیه الخواطر،

ص ۳۶۲.

۲. بحار، ج ۷۳، ص ۹۴، روایت ۷۴، طبع تهران.

معصیت شد، شش تاست: ۱. دوستی دنیا ۲. دوستی ریاست ۳. دوستی طعام ۴. دوست داشتن زنان ۵. دوست داشتن خواب ۶. دوست داشتن راحتی.»

آیا می توان این موارد شش گانه را دوست نداشت؟ کیست بگوید: من راحتی، طعام، خواب، ریاست، دنیا و زن را دوست ندارم؛ مگر شخص پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) نبود که فرمود: «من زنان را دوست می دارم»؟

دوست داشتن موارد فوق از موارد تکوینی است که در نفس انسان نهاده شده است. و زندگی و حیات انسانی بر محور این امور می چرخد. بنابراین، حبّ اینها آنگاه سبب معصیت می شود که نظر به آنها استقلال و مانع حرکت به سمتِ الله و اطاعت فرمانش شوند.

به هر حال، دنیا را می توان دو قسم کرد: دنیایی که ما را به خدا و آخرتی سالم می رساند که دوست داشتن چنین دنیایی عبادت است و دنیایی که ابزار معصیت خدا می شود

دوره دهم، شماره چهارم / ۳۱

که چنین دنیایی ملعون و دوستی با آن سبب گناه است. چنین حبّی برگشت به نداشتن حبّ الله دارد و لذا بین آنها تناقض است و باهم جمع نمی‌شوند.

بیان رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم) نیز که فرمود: «حُبُّ الدُّنْيَا وَ حُبُّ اللّٰهِ لَا يَجْتَمِعَانِ فِي قَلْبٍ أَبَدًا»^۱

دوستی دنیا و دوستی خدا در قلب برای همیشه جمع نمی‌شوند. اشاره به قسم دوم است.»

و در کلام زیبای امام زین العابدین (علیه السلام) است

که:

«الْأَلْبَانِيَةُ دُنْيَا عَانٍ: دُنْيَا بِلَاغٍ وَ دُنْيَا مَلْعُونَةٌ»^۲

۱. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۲۸، به نقل از تنبیه الخواطر، ص ۳۶۲.

۲. بحار، ج ۷۳، ص ۲۰، اواسط روایت ۹.

دنیا دو قسم است: ۱. دنیای بلاغ (دنیای پند و اندرز و عبرت گرفتن) ۲. دنیای ملعون (آنچه در طریق نافرمانی خدا قرار گیرد).»

حَبِّ اهل بیت (علیه السلام)

اهل بیت (علیهم السلام) همان کسانی هستند که آیه تطهیر و آیه مؤدّت و سوره هل اُتی و... درباره آنها نازل شد. که عبارت از امیرالمؤمنین، فاطمه زهرا، امام حسن و امام حسین و ائمه از فرزندان امام حسین (علیها السلام) می باشند.

حَبِّ اهل بیت (علیهم السلام) فریضه است؛ همان گونه که پیامبران و نبی گرامی اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) واسطه در حَبِّ خدا و سیر إلى الله هستند و اطاعت خدا بدون اطاعت از آنها حاصل نمی شود، اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) واسطه در حَبِّ و اطاعت

دوره دهم، شماره چهارم / ۳۳

خدایند و بدون حبّ آن‌ها محال است کسی به مقام انسانی
برسد. زیرا دشمنی با آن‌ها کفر است و پیروی نکردن از آنان
معصیت کبیره است و شخص کافر و مرتکب گناهان کبیره
هرگز به قرب الهی نایل نمی‌شود. در زیارت جامعه کبیره
می‌خوانیم:

«مَنْ أَحَبَّكُمْ فَقَدْ أَحَبَّ اللَّهَ وَ مَنْ أَبْغَضَكُمْ فَقَدْ
أَبْغَضَ اللَّهَ؛ کسی که شما را دوست بدارد، همانا خدا را
به دوستی گرفته است و کسی که شما را دشمن دارد
با خدا دشمنی نموده است.»

و نیز می‌خوانیم:

«مَنْ أَطَاعَكُمْ فَقَدْ أَطَاعَ اللَّهَ؛ کسی که شما را
اطاعت کند، خدا را اطاعت کرده است.»

امام باقر(علیه السلام) در تفسیر آیه «فقد استمسك بالعروة الوثقی»^۱ فرمود:

«چنگ زدن به رشته محکم الهی، دوستی ما اهل بیت است.»^۲

«قُلْ لَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ أَجْرًا إِلَّا الْمَوَدَّةَ فِي الْقُرْبَى؛^۳
بگو: از شما اجری بر تبلیغ رسالتم طلب نمی‌کنم؛ جز دوستی با نزدیکان من.»

رسول گرامی اسلام(صلی الله علیه وآله وسلم) فرموده: «الْأئِمَّةُ مِنْ وُلْدِ الْحُسَيْنِ... هُمُ الْعُرْوَةُ الْوُثْقَى وَ هُمُ الْوَسِيلَةُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى...»^۴

۱. سوره لقمان، آیه ۲۲ و سوره بقره، آیه ۲۵۶.

۲. تفسیر نورالثقلین، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳. سوره شوری، آیه ۲۳.

۴. میزان الحکمة، ج ۲، ص ۲۳۸، به نقل از نوادر راوندی، ج ۱،

دوره دهم، شماره چهارم / ۳۵

پیشوایان از فرزندان حسین (علیه السلام) دست
آویز و رشته محکم و وسیله قرب به خدای متعال
هستند.))

و نیز فرمود: «حُبِّي وَ حُبُّ اهل بیتی نافعٌ فی سَبْعَةِ
مَوَاطِنَ اَهُوا لُهُنَّ عَظِيمَةً...»^۱؛

دوست داشتن من و اهل بیت من، در هفت محل
که هول و وحشت آن محل‌ها بزرگ است - سودمند
است: ۱. هنگام مرگ ۲. در قبر ۳. هنگام برانگیخته شدن
از قبر ۴. هنگام نامه عمل ۵. حساب ۶. میزان ۷. صراط
روایات و احادیث از علمای شیعه و سنی درباره
مودت اهل بیت (علیهم السلام) بسیار است و تمام آن‌ها
بیانگر این نکته مهم هستند که نجات امت اسلام در دوستی

۱. بحار، ج ۷، ص ۲۴۸، روایت ۲.

و اطاعت از آنهاست و هم آنان طریق رشد و قرب الهی هستند.

از ابن عباس روایت شده که پیامبر (صلی الله علیه وآله وسلم) در روزی که حضرت علی (علیه السلام) را به برادری برگزید فرمود: «... آگاه باش کسی که تو را دوست بدارد سزاوار امن و ایمان است و کسی که تو را دشمن بدارد خداوند او را به مرگ جاهلی از دنیا می برد.»^۱

و نیز فرمودند: «أَسَاسُ الْإِسْلَامِ حُبِّي وَ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي؛^۲ اساس اسلام دوستی من و اهل بیت من است.»

۱. دلایل الصدق، ج ۲، ص ۱۳، به نقل از کنز العمال، ج ۶، ص ۱۵۴. و مانند این روایت از ابن عمر، ج ۶، ص ۱۵۵ روایت شده است.

۲. دلایل الصدق، ج ۲، ص ۱۳.

دوره دهم، شماره چهارم / ۳۷

همان گونه که حب اهل بیت (علیهم السلام) واسطه در قرب الهی و سعادت و ایمان واقعی است، بغض اهل بیت (علیهم السلام) واسطه در بغض خدا و دوری از خدا و خارج شدن از دین و رفتن به جهنم است.

«أَلَا وَ مَنْ مَاتَ عَلٰی بُغْضِ اِلِ مُحَمَّدٍ (علیهم السلام) مَاتَ كَافِرًا؛^۱ آگاه باشید کسی که بر بغض آل محمد (علیهم السلام) و دشمنی با آنها بمیرد کافر مرده است.»

حَبِّ اللّٰه

حصول حَبِّ دارای سه شرط است:

۱. آگاه به خصوصیات محبوب
۲. جلب توجه نفس به آن خصوصیات

۱. دلایل الصدق، ج ۲، ص ۱۳، به نقل از تفسیر کشاف در ذیل آیه «قل لأسئلكم...».

۳. علاقه و رابطه خاص

آنچه محبت را در نفس محبّ جای می‌دهد و علاقه و رابطه خاص او را با محبوب برقرار می‌کند، معرفت و آگاهی به خصوصیات است که نفس محبّ را به خود معطوف می‌دارد و نفس و طبع، خواهان آن است، افراد انسانی در شناخت خداوند به چند دسته تقسیم می‌شود:

الف) آنان که زیبایی و جمال طبیعت را طریق شناخت او قرار می‌دهند.

ب) کسانی که کمال و جمال خویش را طریق معرفت او قرار می‌دهند.

ج) گروهی که کمال و جمال خودش را یافته و به او عارف می‌شوند.

مهم‌ترین نوع معرفت، قسم سوّم است. همین راه است که سیدالساجدین (علیه‌السلام) در اوایل دعای معروف ابوحمزه ثمالی بدان اشاره فرموده عرض می‌کنند:

دوره دهم، شماره چهارم / ۳۹

«بِكَ عَرَفْتُكَ وَ أَنْتَ دَلَلْتَنِي عَلَيْكَ وَ دَعَوْتَنِي إِلَيْكَ
وَ لَوْلَا أَنْتَ لَمْ أُدْرِ مَا أَنْتَ...»

به تو شناختم تو را، تو مرا بر خود راهنمایی کردی
و به سویت خواندی و اگر تو نبودی نمی دانستم که تو
کیستی.»

ابتدای حبّ خدا از یافتن جمال و کمال طبیعت
شروع می شود تا آنجا که انسان متوجه خود شده و کمال و
زیبائی بالاتر و بهتر را در نفسش مشاهده می کند و خود،
واسطه در حبّ خدا می شود؛ زیبایی های روح را جلوه و
شعاعی از زیبایی های او می بیند و او را به این جهت که
چنین کمالاتی را در وجود انسان آفریده است، دوست
می دارد.

و آن گاه که انسان به تزکیه نفس نایل می شود و صفات
عالی اخلاقی را - که خدادوست می دارد - در نفسش به
ظهور فعلی می رساند، کمال و جمال حق را بیشتر در خود

نظاره می‌کند و هر قدر روح انسانی به فضایل بالاتر راه پیدا می‌کند، محبت او را در روح و جانش بیش از پیش می‌یابد؛ و در این سیر اخلاقی و معنوی به آنجا راه پیدا می‌کند که محو در جمال و کمال حق مطلق شده و واسطه در محبت خدا می‌شود.

توجه به مضامین دعای جوشن کبیر، انسان را در جمال و کمال حق سیر می‌دهد و در این سیر است که محبت انسان مبهوت شده به خدای تعالی افزایش می‌یابد. در بند هشتم دعای مذکور آمده است:

«یا ذالحمْدِ و الثَّنَاءِ یا ذالفخْرِ و البهَاءِ یا
ذالمجدِ و السَّنَاءِ یا ذالعهدِ و الوفاءِ یا ذالعفو و الرِّضَا
یا ذالمنِّ و العطاءِ یا ذالفصلِ و القضاءِ یا ذالعزِّ و
البقاءِ یا ذالجودِ و السخاءِ یا ذالالاءِ و النِّعماءِ...»؛

ای صاحب حمد و ستایش، ای دارای افتخار و
زیبایی، ای دارای بزرگواری و درخشش، ای دارای عهد

دوره دهم، شماره چهارم / ۴۱

و وفا، ای صاحب عفو و رضا، ای صاحب احسان و
بخشش، ای صاحب فصل و قضا، ای صاحب عزت و
بقا، ای صاحب جود و کرم و ای صاحب مرحمتها و
نعمت‌ها...»

امام زین العابدین (علیه السلام) در مناجات‌المحبین

عرض می‌کند:

«إِلٰهِي فَاجْعَلْنَا مِمَّنْ اصْطَفَيْتَهُ لِقُرْبِكَ وَ وِلَايَتِكَ وَ
أَخْلَصْتَهُ لَوُدِّكَ وَ مَحَبَّتِكَ وَ شَوَّقْتَهُ إِلَى لِقَائِكَ...»^۱

خدایا! ما را از کسانی قرار ده که برای قرب و
ولایت خود اختیار فرمودی، و او را برای مهر و دوستی
خودت خالص کردی و به ملاقات خود تشویق
نمودی.»

۱. مناجات نهم از مناجات‌های پانزده گانه در مفاتیح الجنان که
منتسب به آن حضرت است.

نشانه محبت خدا

هر چیزی دارای علامت و نشانه است و دوست داشتن خدا نیز دارای نشانه و علامت است که عبارت از اظهار حبّ و دوستی نسبت به هر چیزی است که تعلق و ربط به خدای متعال دارد. درست است که حبّ يك مسأله مرتبط با قلب و روح است، ولی این حقیقت قلبی باید در عمل، اندیشه و گفتار تجلّی کند.

اگر کسی بگوید: من خدا را قلباً دوست دارم، ولی ظاهرش هماهنگ با قلبش نباشد از او پذیرفته نیست. چنانکه اگر عکس این قضیه هم وجود داشته باشد مورد قبول نیست. یعنی اعمال، گفتار و اندیشه، صالح و سالم باشد ولی حبّ خدا در قلب وجود نداشته باشد، در این صورت هیچ‌یک از اعمال مورد قبول خدا نیست. این اعمال هرچند به ظاهر نیکو باشند، ناشی از انگیزه‌ای غیر الهی مخالف

دوره دهم، شماره چهارم / ۴۳

خواسته عقل و روح انسانی و برخلاف خواسته آن خدایی است که مالک روح و جان انسان است.

عالی‌ترین نشانه حب خدا این است که به رسول و دین و اولیای گرامی او محبت داشته و از آن‌ها پیروی کنی.

«قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ؛^۱

بگو: اگر شما دوستدار خدا هستید، مرا متابعت

کنید تا خدا شما را دوست بدارد.»

رسول گرامی اسلام (صلی الله علیه وآله وسلم)

فرمود: «عَلَامَةُ حُبِّ اللَّهِ تَعَالَى حُبُّ ذِكْرِ اللَّهِ وَ عِلْمَةُ

بُغْضِ اللَّهِ تَعَالَى بُغْضُ ذِكْرِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ؛^۲

۱. سوره آل عمران، آیه ۳.

۲. بحار، ج ۶۹، ص ۲۵۲، طبع تهران، در شماره ۳ بخش اخلاق اسلامی راجع به ذکر و رابطه با خدا از طریق حب، مطالبی بیان شده است.

نشانه حبّ خدای متعال حبّ ذکر و یاد خدا و علامت بغض و دشمن داشتن خدای متعال، بغض و دشمنی با ذکر خدای عزوجل است.» و امام صادق (علیه السلام) در ضمن حدیثی فرموده است: «و ذِکْرُنَا مِنْ ذِکْرِ اللَّهِ،...؛ ذکر ما (محمد و آل محمد صلی الله علیه و آله وسلم) به منزله ذکر و یاد خداست...»

هر ثمره و فایده‌ای که بر ذکر خدا جل و علا مترتب است بر ذکر اهل بیت (علیهم السلام) نیز مترتب است. خدای متعال به داود (علیه السلام) وحی فرمود: «ای داود! کسی که محبوبی را دوست می‌دارد قولش را تصدیق می‌کند؛ کسی که به محبوبی رضایت دهد، به فعلش راضی

دوره دهم، شماره چهارم / ۴۵

و خوشنود است. کسی که به محبوبی اعتماد و شوق پیدا
می‌کند در سیر به سوی او تلاش می‌کند».^۱

از خدای بزرگ بخواهیم که ما را در عمل به دینش
موفق فرماید تا نهایت محبت خود را به او ابراز کرده باشیم.

پایان